

تأثیر خانواده در جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی از دیدگاه اسلام و

فمینیسم

فاطمه احمدی^۱، زهرا تشکری^۲

چکیده

در جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی، خانواده به عنوان مهمترین واحد اجتماعی، بیشترین سهم را دارد. جنسیت، عامل مهمی در شکل‌گیری هویت فرد و ایفای نقش‌های زنانگی و مردانگی در جامعه است. اسلام با تأکید بر نقش خانواده در الگوپذیری سالم فرزندان از آن به عنوان مهمترین نهاد اجتماعی یاد می‌کند، اما جامعه‌شناسان فمینیسم با انتقاد از کارکردهای خانواده به عنوان مهمترین عامل ایجاد کلیشه‌های جنسیتی در درون فرزندان و نقش والدین در جامعه‌پذیری جنسیتی آنها خانواده را علت نابرابری و انقیاد زنان در جامعه می‌دانند. نوشتار حاضر تأثیر خانواده در جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی از منظر اسلام و فمینیسم را بررسی می‌کند.

واژگان کلیدی: جامعه‌پذیری، نقش‌های جنسیتی، فمینیسم.

۱. مفهوم‌شناسی

جامعه‌شناسان، جامعه‌پذیری را فراگردی می‌دانند که انسان‌ها با آن، شیوه‌های زندگی جامعه را یاد می‌گیرند، شخصیت کسب می‌کنند و آمادگی عملکرد به عنوان عضو يك جامعه را پیدا می‌کنند. از همان سنین کودکی، بچه از دیگران یاد می‌گیرد که چه رفتاری از او انتظار می‌رود و او چه شخصیتی دارد. (بروس کوئن، ۱۳۷۵، به نقل از چراغی، ۱۳۸۷) مفهوم جامعه‌پذیری بیشتر برای کودکان به کار

۱. دانش‌پژوه کارشناسی مطالعات زنان از کشور افغانستان، مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه‌المصطفی ﷺ العالمیه، قم، ایران.

۲. مدرس گروه علمی-تربیتی مطالعات زنان، مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه‌المصطفی ﷺ العالمیه، قم، ایران.

می‌رود، اما همه اعضای خانواده در حال جامعه‌پذیری هستند. خانواده عامل اصلی اجتماعی شدن کودک در دوران طفولیت است و در مراحل بعدی زندگی انسان عواملی مانند مدرسه، گروه همسالان و رسانه‌های همگانی در اجتماعی شدن نقش دارند. کارکرد جامعه‌پذیری به‌طور جدی مورد بحث و توجه فمینیست‌ها قرار گرفته است. آنها از شیوه‌های متفاوت جامعه‌پذیری دختران و پسران انتقاد کرده و آن را از عوامل اصلی نابرابری‌های جنسی در سطح خانواده و جامعه می‌دانند.

نقش‌های جنسیتی، نقش‌هایی هستند که بر اساس جنس زیست‌شناختی به مردان و زنان محول می‌شوند. از نظر فمینیست‌ها، جامعه رفتار مرتبط با جنسیت را به شیوه‌ای بی‌قاعده به هریک از دو جنس زیست‌شناختی پیوند می‌دهد. آنها با تأکید بر این اندیشه دوبرواری که انسان، زن زاده نمی‌شود بلکه زن می‌شود به این مسئله پرداختند که نقش‌های جنسی، ویژگی‌هایی کسب شده، موقعیت‌هایی مقرر شده و بخشی از یک ایدئولوژی هستند که نقش‌های زنان را ناشی از طبیعت آنها می‌داند. (مگی‌هام، ۱۳۸۲، به نقل از چراغی، ۱۳۸۷)

فمینیسم (feminism) را گاه به جنبش‌هایی که در جهت احقاق حقوق زنان سازمان یافته و گاه به نظریه‌ای که به برابری سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حقوقی زن و مرد معتقد است، معنا کرده‌اند. این واژه از ریشه «feminine» به معنای زن یا جنس مؤنث است که خود از ریشه لاتینی «Femina» گرفته شده است (زیبایی‌نژاد، ۱۳۸۲، ص ۱۳). فمینیسم اگرچه ابتدا به شکل جنبش استیفای حقوق زنان رخ نمود، اما بعدها بسان مبنا یا روش مطالعه در اکثر علوم انسانی به کار گرفته شد (کریمی، ۱۳۸۶). فمینیسم در اصطلاح، فعالیت‌های نظری و عملی را که از قرن نوزدهم تا کنون در کشورهای اروپایی و آمریکایی (و به تازگی در جهان سوم) برای دفاع از حقوق زنان انجام شده است، شامل می‌شود و فمینیست به شخصی اطلاق می‌شود که زنان را گرفتار تبعیض و نیازهای ارضا نشده‌ای می‌داند که لازمه ارضای آنها تغییر اساسی در نظام اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است (شریفی، ۱۳۹۰).

فمینیسم پس از رنسانس از کشورهای اروپایی آغاز شد و به تدریج گسترش جهانی یافت و رفته رفته بر قوانین بین‌المللی حقوق زنان تأثیر جدی گذاشت و اکنون، سایر فرهنگ‌ها و نظریه‌های مرتبط با حقوق زنان را به چالش می‌کشد. در مراحل اولیه شکل‌گیری، پیام محوری آن، دفاع از حقوق زنان و

ارتقا بخشیدن به نقش آنها در جامعه بوده است. هرچند تلاش برای دفاع از حقوق زن و مبارزه با محدودیت‌ها و قوانین تبعیض‌آمیز علیه زنان، حرکتی سابقه‌دار است که به صورت پراکنده و نامنجم طی قرن‌ها و در میان ملت‌های مختلف وجود داشته است، اما آن حرکت‌ها به صورت تلاش‌های فرهنگی و ادبی رخ می‌نموده و با عنوان حرکت‌های فمینیستی شناخته نمی‌شود. در اواخر قرن هجدهم، جریانی از بحث‌های فلسفی با هدف آزادی زنان به تدریج مطرح شد و در اواخر قرن نوزدهم واژه فمینیسم رسمیت یافت و در خلال دهه ۱۸۹۰ در فرانسه رواج یافت. به دنبال آن با سرعت در بقیه اروپا و سپس آمریکا گسترده شد. از آن پس بود که به یک رشته از مبارزات گوناگون فکری، ادبی، فلسفی، حقوقی و اجتماعی که در جهت آزادی زن در سراسر قرن نوزدهم انجام گرفته بود، عنوان فمینیست داده شد. (آقایی‌زاده، ۱۳۸۵)

به دنبال دگرگونی‌های اجتماعی و فرهنگی پس از رنسانس و تولد جنبش فمینیستی در جهان غرب، نگاه فمینیستی به نهاد خانواده اهمیتی ویژه یافت. فمینیست‌های اولیه، همه چیز را از دیدگاه جنسیت و تقابل میان زن و مرد می‌دیدند. از نیمه دوم قرن نوزدهم تا امروز نگرش‌های فمینیستی فراز و فرودهای زیادی داشته و گرایش‌های چندی را به خود دیده است. در موج اول، خانواده به ندرت به عنوان یک نهاد، زیر سؤال می‌رفت، اما در موج دوم، نگاه بسیاری از فمینیست‌ها به خانواده بسیار انتقادی بود و بیشتر به نقش خانواده در فرودستی زنان توجه می‌کردند. استدلال کلی آنها این بود که موقعیت زنان به عنوان همسر و مادر و همچنین فرایند جامعه‌پذیری در خانواده که نگرش‌های مربوط به زن و مرد و زنانگی و مردانگی را به نسل‌های بعد منتقل می‌کنند، نقش اصلی را در فرودست‌سازی زنان و تداوم تقسیم کار مرزهای جنسیتی و روابط قدرت میان زن و مرد دارند. (مشیرزاده، ۱۳۸۳، ص ۱۳۲)

موج سوم‌ها که خود را واقع‌گرا می‌دانند به دنبال تعریف دوباره خانواده هستند. آنها از سویی خواستار موقعیت برابر زنان با مردان و از سویی نگران فروپاشی خانواده و زایل شدن سنت ازدواج بوده و این مسئله را بحران اجتماعی می‌دانند. (شریفی، ۱۳۹۰، ص ۹۰) تأثیر نظریات فمینیستی بر نهاد

خانواده از آن رو است که شخصیت زن یکی از ارکان اصلی خانواده به عنوان همسر یا مادر است. از جمله دیدگاه‌های افراطی که بر نهاد خانواده و اصل ازدواج تأثیر داشته، دیدگاه سیمون دوبوار است. اصرار وی بر این نکته است که زنان در همه جوانب زندگیشان تحت سلطه هستند. فقدان نسبی آزادی در مورد زنان فقط به حقوق مدنی یا سمت‌های خاص مادری و همسری محدود نیست هرچند این عوامل نیز به عدم آزادی آنها کمک می‌کند بلکه آنها توسط همه مدنیت با مجموعه ارزش‌گذاری‌ها و رفتارهای اجتماعی که درک کلی از زن و مرد و مذکر و مؤنث را به وجود می‌آورد در جایگاه پست‌تری قرار می‌گیرند.

دوبوار پیشنهاد می‌کند که زنان باید نقش همسری و مادری را که در این نقش‌ها به سهولت به شیء بی‌جان تبدیل می‌شوند، رها کنند و با کار کردن با مردان رقابت کنند. وقتی آنها شهامت و قاطعیت لازم برای آزادی را تجربه کنند صورها از آنچه زن باید باشد، عوض خواهد شد و زنان و مردان راه‌های رفتار یکسان با یکدیگر را خواهند یافت. (بیزدانی، ۱۳۸۲، ص ۹۵) تمایل به تشکیل خانواده در بسیاری از جوامع فمینیستی کاهش یافته است. باورهای فمینیستی به اشکال گوناگون در کشورهای مختلف و حتی در اعلامیه حقوق بشر تأثیر گذاشته است و نسبت به سایر ملت‌ها لازم‌الاجراست. در بند ۱۶ کنوانسیون محو کلیه اشکال تبعیض علیه زنان، ورود به ازدواج را چنین بیان می‌کند: «حق یکسان در انتخاب آزاد همسر و صورت گرفتن ازدواج تنها با رضایت کامل و آزادانه دوطرف ازدواج. بنابراین، با تأکید بر رضایت دوطرف، تعبیر شامل ازدواج‌های هم‌جنس‌گرایانه، ازدواج با محارم و ازدواج با کفار نیز می‌شود» (زیبایی‌نژاد، ۱۳۸۲، ص ۱۳۵). بنابراین، فمینیست‌ها با بیان تعاریف جدید از خانواده، تعاریف موجود از خانواده را ناشی از تسلط نقش مردان و بازتولید نقش‌های جنسیتی زنانگی و مردانگی می‌دانستند.

۲. نظریه‌های نقش‌های جنسیتی

۱-۲. نظریه‌های زیست‌شناختی

از منظر زیست‌شناختی، برخی منشأ نقش‌های متفاوت زن و مرد را تفاوت در قدرت بدنی و برخی در قدرت تولید مثل و یا میزان هورمون‌های جنسی دانسته‌اند. برخی فمینیست‌ها این تأثیر را پذیرفته‌اند. به باور آلیس‌رسی^۱ همین تفاوت‌ها زمینه‌ساز الگوهای مختلف بازی در کودکان می‌شود و مراقبت‌های دلسوزانه مادران در مقایسه با پدران از تفاوت‌های زیستی سرچشمه می‌گیرد. (لنگرمن و برنتلی، ۱۳۷۴، به نقل از بستان، ۱۳۸۵، ص ۱۰) با این حال بسیاری از صاحب‌نظران معاصر، تأثیر قاطع و اجتناب‌ناپذیر را برای این دسته عوامل رد کرده و معتقدند با آموزش فرهنگ می‌توان این تفاوت‌ها را از بین برد (رابرتسون، ۱۳۷۴، به نقل از بستان، ۱۳۸۵، ص ۱۱).

۲-۲. نظریه‌های روان‌شناختی

در میان نظریه‌های روان‌شناختی، برخی نظریات جایگاه مهمتری در مباحث جنسیتی دارند. نظریه روانکاوی و یادگیری اجتماعی از مهمترین نظریه‌های مطرح شده از نگاه متفکران فمینیستی درباره نقش والدین در شکل‌گیری نقش‌های جنسیتی است.

۱-۲-۲. نظریه روانکاوی

فمینیست‌های روانکاوی با جست‌وجوی مبانی توان‌پدرسالاری، دو تبیین ممکن برای تسلط مردان بر زنان تشخیص داده‌اند: یکی هراس از مرگ و دیگری محیط اجتماعی-عاطفی که شخصیت کودکان در آن شکل می‌گیرد. هراس از مرگ یعنی، هراس از متوقف شدن جریان فردیت شخصی. نظریه‌پردازان فمینیستی می‌گویند که زنان به دلیل درگیری نزدیک و وسیعی که زایش و پرورش زندگی‌های تازه دارند بسیار کمتر از مردان از تشخیص میرایی‌شان رنج می‌برند. مردان در برابر چشم‌انداز نابودی فردیشان با

^۱. Alice rossi

وحشت عمیق تری واکنش نشان می‌دهند و رشته‌ای از تدابیر دفاعی برای خود در پیش می‌گیرند که بیشتر آنها به تسلط بر زنان می‌انجامد. (ریتزر، ۱۳۹۵، ص ۴۸۶)

مضمون دوم فمینیسم روانکاوانه بر محور رشد در آغاز کودکی و این واقعیت دور می‌زند که در همه جوامع بشری، بچه‌ها و کودکان نخستین و تعیین‌کننده‌ترین دوره رشدشان را در رابطه نزدیک، ناگسسته و صمیمی با یک زن، مادر یا جانشین مادرشان می‌گذرانند و نخستین مراحل تحول شخصیتشان را به عنوان یک جریان پیوسته از عواطف مغشوش و ابتدایی تجربه می‌کنند. پیامدهای عاطفی این تجربه‌های نخستین به صورت همیشه پرتوان و به شکل خاطرات سیاسی ناخودآگاه همچنان در ذهن انسان‌ها باقی می‌ماند. پسر از همان آغاز در فرهنگی رشد می‌یابد که برای مردانگی ارزش مثبتی قایل می‌شود، ولی به زنانگی بهای کمی می‌دهد. پسر بچه که بیش از پیش از هویت مردانه‌اش آگاهی می‌یابد به سرعت و گونه‌ای کامل، هویت خویش را از زن یا مادر جدا می‌کند، اما دختر بچه که همان احساسات را نسبت به زن یا مادر دارد هویت زنانه خودش را در فرهنگی که به زنان بهای کمی می‌دهد، کشف می‌کند. او با احساساتی دوپهلوی در مورد و زن و یا مادرش رشد می‌کند و همین حالت دوپهلوی، بسیاری از توانایی بالقوه‌اش را که می‌تواند برای مقاومت در برابر انقیاد اجتماعی بسپار کند، هدر می‌دهد. (ریتزر، ۱۳۹۵، ص ۴۷۸)

بر اساس نظریه چودورو^۱ در اولین مرحله جامعه‌پذیری، کودکان هر دو جنس با مادر همانندسازی شخصی می‌کنند، ولی در ادامه، پسر ناگزیر می‌شود با همانندسازی با پدر، نقش‌های مردانه را بپذیرد. طی فرایند جامعه‌پذیری، مادران پسران خود را تشویق می‌کنند که از آنها جدا شوند و به ایشان کمک می‌کنند تا هویتی مردانه را در خود بسط دهند که متکی به پدر یا جایگزین پدر است، اما دوری پدر از خانه و نپرداختن او به بچه‌داری موجب می‌شود همانندسازی با پدر به جای آنکه همانندسازی شخصی با پدر و ارزش‌ها و ویژگی‌های رفتاری او به منزله فرد واقعی باشد به صورت همانندسازی

۱. Nancy Chodorow

موقعیتی یعنی، همانندسازی با نقش‌های مردانه پدر به منزله مجموعه‌ای از عناصر انتزاعی درآید. در فرایند دشوار انفکاک پسر از مادر، او هم ابعاد زنانه خود را سرکوب می‌کند و هم می‌آموزد که زنانگی را کم‌ارزش بداند، اما همانندسازی شخصی دختر بچه با مادر می‌تواند تا تکمیل فرایند یادگیری هویت زنانه و نقش‌های وابسته به آن تداوم یابد. این شخصی بودن را حضور مادر در کنار دختر تضمین می‌کند. بدین ترتیب دختران ضعیف‌تر از پسران فردیت را تجربه می‌کنند و به دنبال آن، زمینه انقیاد زنان نسبت به مردان فراهم می‌شود. (چودورو، ۱۹۹۷، به نقل از بستان، ۱۳۸۵، ص ۶۴)

۳. الگوهای تقسیم کار جنسیتی در خانواده

۳-۱. نظریه یادگیری اجتماعی

یادگیری اجتماعی، نظریه عامی است که در تبیین رفتارهای گوناگون از جمله رفتارهای ناظر به نقش‌های جنسیتی به کار رفته است. آلبرت باندورا^۱ در توضیح این نظریه می‌گوید: «کودک از دوراه عمده، رفتارهای اجتماعی و نقش‌های جنسیتی را می‌آموزد: نخست از راه آموزش مستقیم یا به تعبیر دیگر، شرطی‌سازی با عوامل تقویت‌کننده که طی آن کودک با پاداش و تنبیهی که دریافت می‌کند به رفتارهای جنسیتی شرطی شده آنها را فرا می‌گیرد؛ دوم از راه تقلید که گاه از آن با عناوین همانندسازی یا سرمشق‌گیری یاد می‌شود و طی آن، رفتارهای جنسیتی توسط والدین و دیگر عوامل جامعه‌پذیری (اعضای بزرگ‌تر خانواده، دیگر بزرگسالان، آموزگاران، گروه همسالان و رسانه‌های گروهی) الگوسازی می‌شوند و کودک از این الگوها تقلید و پیروی می‌کند» (دسک، ۱۹۸۷، به نقل از بستان، ۱۳۸۵، ص ۱۴). دو فرایند شرطی‌سازی و الگوسازی سه مرحله عمده را در فراگیری رفتارهای جنسیتی به دنبال دارند: در مرحله نخست، کودک از بین پدر و مادر با هم جنس خود پیوند می‌خورد؛ در مرحله بعد، کودک مجموعه‌ای از اقدام‌های پاداش‌دهنده و تنبیه‌کننده را مبنایی برای تعمیم

^۱ Albert Bandura

دادن قرار می‌دهد یا با هم جنس خود از والدین همانندسازی می‌کند. سرانجام در مرحله سوم، فرایند تعمیم‌دهی به شکل‌گیری هویت جنسیتی متناسب، همراه با رفتار جنسیتی متناسب خواهد انجامید (آلبرشت، و همکاران، ۱۹۸۷، به نقل از بستان، ۱۳۸۵، ص ۱۴).

۳-۲. نظریه‌های جامعه‌شناختی

تالکوت پارسونز از چهره‌های برجسته نظریه ضرورت کارکردی نقش‌های اجتماعی بر نقش محوری تقسیم کار جنسیتی در وحدت و انسجام خانواده تأکید کرده است. بر اساس این تقسیم، مردان ایفاگر نقش کسب درآمد و رهبری خانواده و زنان وظایف خانه‌داری و مادری را عهده‌دار هستند. نظریه طبقات جنسی از دیگر نظریات جامعه‌شناختی است. بر پایه این نظریه، شرایط زیستی زنان مانند قاعدگی، یائسگی و زایمان، عامل وابستگی آنها به مردان است. (شولامیت فایرستون، ۱۹۹۷، به نقل از بستان، ۱۳۸۵، ص ۱۷)

۴. فمینیسم و نقش‌های جنسیتی در خانواده

جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی از زاویه‌ای خاص مورد توجه فمینیست‌ها قرار گرفته است. آنها با انتقاد از شیوه‌های متفاوت جامعه‌پذیری دختران و پسران آن را یکی از علل اصلی نابرابری‌های جنسی در سطح خانواده و جامعه می‌دانند. از این نگاه، شیوه جامعه‌پذیری متفاوت زنان و مردان، نقش‌های جنسیتی را به وجود می‌آورد و از آنجا که این نقش‌ها از ظرفیت‌های بالقوه و خواسته‌های فرد ممانعت می‌کنند با کنار گذاشتن این نقش‌ها، وضعیت بهتری پیش روی زنان خواهد بود. فمینیست‌ها تحول در الگوهای ارزشی و رفتاری متمایز میان زن و مرد را لازم می‌دانند و بر این باور هستند که انسان بودن به جای زن بودن یا مرد بودن باید هدف فرایند جامعه‌پذیری باشد. (چراغی، ۱۳۸۷، به نقل از مگی‌هام، ص ۴۰)

۱. Talcott Parsons

فمینیست‌ها برای توضیح نقش جامعه‌پذیری نقش‌ها از نقش ایدئولوژی خانه‌نشینی نیز یاد کرده‌اند. از نظر آنها تأکید بر اینکه جایگاه زنان در خانه باشد، محور اصلی ایدئولوژی خانه‌نشینی را تشکیل می‌دهد. آنها معتقدند که دستگاه‌های ایدئولوژیک و به بیان دیگر، مجاری جامعه‌پذیری مانند خانواده، مدرسه و رسانه‌ها در تثبیت این ایدئولوژی نقش داشته‌اند. بدین صورت که از کودکی به دختران یاد داده می‌شد که باید مطیع و مهربان باشند و هرچه می‌خواهند با کم‌رویی به دست آورند و نه با پرخاش جویی و حتی اسباب‌بازی‌هایی که برای هر دو جنس خریداری می‌شده با هم متفاوت بوده است و به‌گونه‌ای آینده نقش‌هایشان را برایشان مشخص می‌کرده‌اند. (چراغی، ۱۳۸۷، به نقل از مطیع، ۱۳۸۷، ص ۱۳۷)

نقش سرپرستی مرد بر خانواده از انتقادهای فمینیسم بر نقش‌پذیری در خانواده است؛ زیرا قدرت به صورت یکسان توزیع نمی‌شود و سمت مردان متمرکز است. در نتیجه ستم جنسی بر زنان اعمال می‌شود و قدرت منحصر در مردان می‌شود. جان استوارت میل از فمینیست‌های لیبرال معتقد است: «درست نیست تصور کنیم در جمع داوطلبانه دو انسان، ضرورتاً یکی از آنها باید حاکم مطلق باشد و نادرست‌تر این است که گمان کنیم قانون باید از قبل مشخص کند که کدام یک از آنها فرادست و کدام یک فرودست باشد. تصمیم‌گیری درباره مسائل مختلف عمدتاً بر عهده طرفی خواهد بود که صلاحیت بیشتری داشته باشد و این روش حتی هم‌اکنون نیز جاری است و ربطی به اقتدار قانونی ندارد» (استوارت میل، ۱۳۷۹). فمینیست‌ها معتقدند با کنار گذاشتن این نقش‌ها، وضعیت بهتری پیش روی زنان خواهد بود. آنها بر این باورند که الگوهای ارزشی و رفتاری متمایز میان زن و مرد باید متحول شوند و انسان بودن جای زن بودن یا مرد بودن، هدف فرایند جامعه‌پذیری باشد.

یکی از نقش‌هایی که واکنش فمینیست‌ها را به دنبال داشته است نقش سرپرستی مرد و اقتدار وی در خانواده است. از نظر آنها قدرت خانواده باید بین اعضا به صورت یکسان توزیع شود و نباید قدرت در دست مردان متمرکز باشد؛ زیرا از یک سو قدرت مطلق داشتن، زمینه سوء استفاده‌های

مردان در ستم بر زنان را بیشتر فراهم می‌کند. از سوی دیگر، عواملی که فسادآوری قدرت را تعدیل کند نیز وجود ندارد. آنها این اصل را که هر جمعی نیازمند سرپرست است، رد می‌کنند.

۴-۱. نقد نگاه فمینیسم به خانواده و نقش‌های جنسیتی از دیدگاه اسلام

آیات قرآن و روایات، گواه آن است که خانواده در اسلام به عنوان کانون پدیدآورنده آرامش و مهربانی و نقش والدین و تأثیرات نسل‌های گذشته، اهمیت بسیاری دارد. در آیات و روایات به اهدافی چون آرامش بخشی بر پایه مودت و رحمت، پاسداری از کرامت انسانی، توسعه اقتصادی و برکت و استمرار نسل انسان در پرتوی ازدواج اشاره شده است. دور ماندن از گناه و بهداشت روانی از آثار مثبتی است که بیش از پیش اهمیت ازدواج را نمایان کرده است. (حسینی کوهساری، ۱۳۸۴) حیات و کمال انسان در محیط خانواده بروز می‌یابد و انسان به‌تنهایی نمی‌تواند از ظرفیت‌های وجودی خود بهره‌برداری کند. این ظرفیت‌ها بیش از آنکه مادی و غریزی باشند، روحی هستند. شاهد آنکه مهمترین ازدواج در قرآن، آرامش‌یابی بیان شده است و هرچند موارد دیگری مانند تداوم نسل نیز از آثار ازدواج شمرده شده است، ولی یگانه موردی که بالام تعلیل آمده، عبارت «لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا» در آیه ۲۱ سوره مبارکه روم است.

خانواده در قرآن، خشت بنای اجتماع است. در فرهنگ قرآنی، خانواده چون دژی مستحکم است که از فحشا و هرگونه روابط نامشروع بازمی‌دارد. (چراغی، ۱۳۸۸) همسران در خانواده مکمل یکدیگر هستند و نقش آنها نقشی متقابل و رقابتی تعریف نمی‌شود. زن و مرد از یک گوهر هستند و خداوند آنها را از نفسی واحد خلق کرده است (نساء: ۱). جایگاه ارزشی زنان، فروتر از مردان ارزیابی نمی‌شود چنان‌که خداوند در خطابی یکسان، برتری‌های ارزشی آنها را برشمرده است. ارزش‌هایی چون اسلام، ایمان، صداقت، تواضع، صبر، خشوع، حفظ فروج و ذکر کثیر از جمله ارزش‌هایی هستند که در قرآن نسبت به زن و مرد بیان شده است (احزاب: ۳۵). مقام زن به‌عنوان مادر و همسر در لسان معصومین مورد تجلیل و تکریم قرار گرفته است و در جایگاه تربیت، علم‌آموزی و برخی از وظایف اجتماعی، تفاوتی میان زن و مرد نیست.

اگر وظیفه قوامیت بر دوش مردان نهاده شده است (نساء: ۳۴) نه به معنای ریاست حاکمانه، اعمال زور و خشونت و مردسالاری که به معنای پشتیبانی از حریم خانواده و تأمین آرامش زن و حفظ او از آسیب‌ها و درگیری امور اجتماعی است. زن به عنوان گلی در بستر خانواده دیده می‌شود که انتظار هرگونه کار بیرون از خانه برای تأمین امور اقتصادی از او برداشته شده است تا بتواند با بذل مهر و احساس، چراغ خانه را روشن و مسیر تربیت الهی را هموار کند. تفاوت‌های طبیعی زن و مرد در سه محور قابلیت‌های تولید مثل، قدرت بدنی و امیال جنسی از دیدگاه اسلام مسلم و تردیدناپذیر است، اما اسلام درباره چگونگی اثرگذاری این تفاوت‌ها بر شکل‌گیری نقش‌های جنسیتی، نگرشی جبرگرایانه ندارد. براین اساس نمی‌پذیرد که تفاوت‌های فطری و طبیعی زن و مرد به‌ویژه تفاوت در قدرت جسمی و نیز اقتضانات بارداری، زایمان و شیردهی به‌گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر زنان را به فعالیت‌های محدودتر و نیازمند تحرک کمتر سوق داده و به حمایت‌های مردان وابسته کرده باشد.

احادیث بسیاری به تلویح بر جنبه‌های ارادی و اختیاری تفکیک جنسیتی نقش‌ها دلالت دارند. احادیثی که نقش‌های مادری و همسری را نقش‌های برتر زنان معرفی کرده‌اند. (بستان، ۱۳۸۵، ص ۱۷۰) یادگیری نقش‌های جنسیتی از راه همانندسازی کودک با والد هم‌جنس خود و نیز شرطی‌سازی کودک به کمک پاداش و تنبیه، نکته‌هایی است که از نگاه دینی می‌توان آن را مسلم انگاشت؛ زیرا با توجه به وجود تجربه‌های قطعی در این باره به‌ضمیمه حجیت ذاتی قطع، حتی اگر ادله خاص درون دینی بر این نکته در دست نباشد، می‌توان در تبیین دینی از آن بهره جست (بستان، ۱۳۸۵، ص ۱۷۰). نقطه اشتراک فمینیست‌ها در اعتقاد به تشابه، همسانی در حقوق و امکانات و فرصت‌ها در حوزه خانواده و جامعه است. هدف آنها ایجاد جامعه‌ای است که در آن، تفاوت‌گذاری بر اساس جنسیت جای خود را به تشابه بدهد تا آرمان برابری و استفاده از رفاه مادی تحقق یابد.

الگوی فمینیستی، زنان را از محیط خانواده به صحنه اجتماع کشانده و آنها را در موقعیت به‌ظاهر برابر در محیط کار و دانش قرار می‌دهد حال آنکه زنان نقش‌های اصلی و ذاتی خود همچون مادری و همسری را به فراموشی سپرده و احترام مادری و کانون گرم خانوادگی را از دست دادند. در اندیشه

دینی، انتظارات و استعداد‌های گوناگون جایگاه خاصی به زن بخشیده است و به همان میزان که نابرابری انسانی به شخصیت زن آسیب می‌رساند، نادیده‌انگاری تفاوت‌های دو جنس، جامعه انسانی و شخصیت زن را مورد آسیب قرار می‌دهد. مشکل نگرش برابری خواهی فمینیسم این است که با نادیده انگاشتن تفاوت‌ها به انکار زنانگی پرداخته است؛ زیرا زن باید در میدان رقابت، تساوی‌گری خود را تغییر دهد و به مرد برساند و برای رسیدن به این تساوی باید زنانگی خود را انکار کند. در رویکرد اسلامی، دیدگاه برابری به معنای تشابه که بر اساس الگوهای اومانیستی به طرح نظر می‌پردازد، نمی‌تواند زنان را به سمت خوشبختی و کمال انسانی رهنمون شود. (چراغی، ۱۳۸۷)

۵. نتیجه‌گیری

با وجود تغییرات و گسترش گرایش‌های فمینیستی و نهادهای اجتماعی مختلف، جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی تحت تأثیر خانواده آغاز و توسط عوامل دیگر تقویت می‌شود. فرزندان در خانواده با هنجارهای جنسیتی اجتماعی و خانوادگی آشنا می‌شوند. نهاد خانواده در اسلام به‌عنوان پدیدآورنده آرامش، اهمیت زیادی دارد و پدر و مادر را مهمترین الگوی فرزندان در نقش‌پذیری‌های جنسیتی دختر و پسر می‌داند در حالی که فمینیسم با انتقاد از کارکرد‌های خانواده در تحمیل کلیشه‌های جنسیتی یعنی، زنانه بودن و مردانه بودن و نقش‌های خاص زنانه برخاسته از ویژگی‌های طبیعی، خانواده را علت نابرابری و انقیاد زنان در جامعه می‌پندارد. در این میان، مهم آن است که با تحلیل نظریات متعدد نقش جنسیتی و با تمسک به آموزه‌های وحیانی بتوان چارچوب نظری جامع، استوار و عاری از هرگونه افراط و تفریطی را در این زمینه تدارک دید که هم بر تأثیر تفاوت‌های زیستی و طبیعی اذعان کند و هم تأثیر عوامل اجتماعی دخیل را یکسره انکار کند و مسیری بر اساس اهداف و انتظارات الهی از خلقت زن و مرد ترسیم کند.

فهرست منابع

۱. آقایی زاده، احمد (۱۳۸۵). خانواده از منظر فمینیسم و قرآن. نشریه پژوهش های قرآنی، سال دوازدهم، شماره ۴۸، ۱۰-۴۱.
۲. بستان، حسین (۱۳۸۵). بازنگری نقش جنسیتی. نشریه پژوهش زنان، سال اول، شماره ۴، ۳۱-۵.
۳. چراغی، اسماعیل (۱۳۸۷). فمینیسم و کارکردهای خانواده، نشریه معرفت، شماره ۱۳۱، ۸۷-۱۰۸.
۴. چراغی، طیبه (۱۳۸۸). جایگاه خانواده در اسلام. نشریه طویی، شماره ۳۳، ۳-۶.
۵. حسینی کوهساری، سیداسحاق (۱۳۸۴). پژوهشی قرآنی در خصوص جایگاه خانواده در اسلام. نشریه پژوهش های فقهی، شماره ۲، ۱۳۹-۱۶۰.
۶. ریتزر، جورج (۱۳۹۵). نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر. مترجم: ثلاثی، محسن. بی‌جا: نشر علمی یکتا.
۷. زیبایی نژاد، محمدرضا (۱۳۸۲). درآمدی بر فمینیسم. فمینیسم و دانش های فمینیستی. قم: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.
۸. شریفی، صالحه (۱۳۹۰). نگرش اسلام و فمینیسم به کارکردهای نهاد خانواده. نشریه پژوهش نامه اسلامی زنان و خانواده، شماره ۹، ۸۵-۱۱۰.
۹. کریمی، حمید (۱۳۸۶). فمینیسم و پرسش های فرارو. نشریه معارف، شماره ۵۱، ۸-۱۲.
۱۰. کوئن، بروس (۱۳۷۰). درآمدی بر جامعه‌شناسی. مترجم: ثلاثی، محسن. تهران: نشر فرهنگ معاصر.
۱۱. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۳). مقدمه‌ای بر مطالعات زنان. تهران: وزارت علوم و تحقیقات و فناوری.
۱۲. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۰). از جنبش تا نظریه اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم. بی‌جا: نشر شیرازه.
۱۳. میل، جان استوارت (۱۳۷۹). انقیاد زنان. مترجم: طباطبایی، علالدین. تهران: نشر کتاب هرمس.
۱۴. یزدانی، عباس، و جندقی، بهروز (۱۳۸۸). فمینیسم و دانش های فمینیستی؛ ترجمه و نقد تعدادی از مقالات دایره‌المعارف فلسفی روتلیج. قم: مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه خاوران، دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.